سرویس اقتصادی: تحول فرهنگی، اساسی‌ترین عامل نیل به توسعه اقتصادی است، لذا شناخت ویژگیهای مناسب فرهنگی جهت توسعه کشور یك ضرورت اجتناب ناپذیر است و به قول دکتر شریعتی، «اول باید به تولید فرهنگی برسیم و بعد به تولید اقتصادی». به این منظور، جهت بررسی بیشتر ابعاد موضوع، مقالهٔ زیر به عنوان نقطهٔ آغاز بحث به چاپ می‌رسد. در این زمینه ارسال نقطه نظرات و مقالات شما صاحبنظران، محققین، اساتید و دانشجویان می‌تواند ما را در پیگیری این مهم یاری دهد.

در مقالهٔ حاضر، تهیه کننده، ابتدا تعاریفی از فرهنگ، آموزش و توسعه اقتصادی ارائه کرده و پس از نقد و بررسی ضرورتهای تحول فرهنگی، عوامل و موانع فرهنگی سد راه توسعه را جهت زدودن از فرهنگ جامعه بیان نموده است. همچنین ویژگیهاو باورهای فرهنگی مناسب برای توسعه اقتصادی را جهت ایجاد و تقویت آنها مطرح و پس از طرح و بحث فرهنگ اسلامی و توسعه، در نهایت به تشریح روشهای اجرایی برای تحول فرهنگی خواهد پرداخت.

فرهنگ و توسعه ①

وحید محمودی

> ● بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد فرهنگ آن جامعه است.
> امام خمینی (ره)

۱- تعاریف توسعه، فرهنگ و آموزش:

توسعه اقتصادی که معادل واژه (Economic Development) می‌باشد مفهومی آشنا و سرلوحه هر شعار و برنامه‌ای مشاهده می‌شود. در ادبیات مربوط به مفاهیم مختلف بکار برده شده است و هر کس بر اساس دید و سلیقه شخصی خود تعریفی از آن کرده است. اما باید با این مفهوم با دیدی کاملا علمی و تاریخی برخورد کرد چرا که اولاً یک واژهٔ علمی است و ثانیا یک واژهٔ «عینی» و «تاریخی» می‌باشد. پس باید برای ارائه تعریفی علمی و اصولی از توسعه اقتصادی به مشاهده تاریخ برویم و واقعیات و وجه تمایز کشورهای که توسعه یافته نامیده می‌شوند. با کشورهای که توسعه نیافته نامیده می‌شوند را بیابیم و براساس آن تعریفی از توسعه ارائه دهیم.

قبل از اینکه به طور مشخص وارد تعریف و تشریح توسعه اقتصادی شویم باید متذکر شد که توسعه اقتصادی یک بخش یا بعد از توسعه است. توسعه جنبه‌های مختلف دارد از قبیل توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی و ... در کل توسعه یک مفهوم اقتصادی صرف نیست و تنها به پیشرفت صنعت و تکنولوژی و یا تغییر و افزایش نرخ رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی محدود نمی‌شود. بلکه در بعد گسترده‌تری مسائل مربوط به فقر، نابرابری، شهر گرائی، بیکاری توزیع درآمد ملی و شرایط بهینه زندگی و مناسبات اجتماعی و ... را نیز در بر می‌گیرد.

به قول تودارو: توسعه صرفاً پدیده‌ای اقتصادی نیست. توسعه نهایتا باید علاوه بر جنبه‌های مادی و پولی زندگی مردم سایر جنبه‌ها را نیز در بر گیرد و لذا باید به عنوان جریانی چند بعدی که مستلزم تجدید سازمان و تجدید حیات جهت گیری مجموعه نظام اقتصادی و اجتماعی کشور است مورد توجه قرار گیرد.(۱)

دیگر نباید صحبت از رشد اقتصادی و رشد اجتماعی بمیان آید، زیرا لفظ توسعه که سوای گسترش (۲) می‌باشد خودبخود هر دو مفهوم را دربرمی‌گیرد. توسعه عبارت است از گسترش به اضافه تحول است. تحول بهمان اندازه که اجتماعی و فرهنگی است اقتصادی نیز می‌باشد و همانطور که ناظر به کیفیت است به کمیت نیز توجه دارد.(۳)

برخی از متخصصان اقتصاد توسعه معتقدند که الگوی توسعهٔ از قبل تعیین شده‌ای که به مشابه یک نسخه آماده در هر جامعه‌ای قابل اجرا باشد، وجود ندارد بلکه هر جامعه‌ای با توجه به موقعیت تاریخی و جغرافیایی‌اش از یک سو و ساخت اقتصادی- اجتماعی از سوی دیگر باید برنامه‌ای برای توسعه اقتصادی داشته باشد. بعبارتی می‌گویند «توسعه فرآیندی است برای هدایت یک جامعه از وضعیت نامطلوب به وضعیت مطلوب (براساس فرهنگ و نظام ارزشهای مورد قبول آن جامعه) از طریق بالفعل کردن توان و ظرفیت بالقوه جامعه».

برای اینکه به یک تعریف معین و علمی برسیم، برمی‌گردیم به اوایل بحث که گفتیم توسعه اقتصادی یک مفهوم «عینی» و «تاریخی» می‌باشد. اگر ما در تاریخ اخیر چند قرن کشورهای توسعه یافته مطالعه کنیم به یک سری اصول و قواعد کلی و قواعد کلان در رابطه با بحث توسعه یافتگی می‌رسیم. همانگونه که تمام انسانهائی که از لحاظ بهداشتی سالم هستند، آنها همه یک سری قوانین و قواعدی را رعایت کرده‌اند، تمام جوامعی که توسعه پیدا کرده‌اند همینطور است. مثلا ما جایی را سراغ نداریم که توسعه پیدا کرده باشد اما به مسئله آموزش اهمیت ندهد. و جامعه‌ای در تاریخ عینی بشر سراغ نداریم که توسعه یافته باشد اما بحث علم و عقل، حاکمیت روحیه علمی، نظم پذیری، سازماندهی و احترام به تقدس کار به درجه‌ای از تکامل نرسیده باشد لذا هر جامعه‌ای که بخواهد توسعه پیدا کند باید مجموعه‌ای از اصول کلی و قواعد بشری را برای تکامل رعایت کند.

«پس با مطالعه تاریخ و بررسی دقیق وجه تمایز کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته به یک عنصر و مشخصه می‌رسیم که کشورهای توسعه نیافته فاقد آن هستند. و آن اینست که تولید در کشورهای توسعه یافته متکی بر مبانی علمی و فنی مدرن بشری است. پس برخلاف نظر بعضی از متخصصین که توسعه اقتصادی را معادل با افزایش تولید سرانه یا تولید ملی می‌دانند و یا توسعه را تامین نیازهای اساسی معیشتی و ... تلقی می‌کنند، توسعه اقتصادی وجه اقتصادی گذر از جامعه ما قبل صنعتی به جامعه مدرن است. بعبارتی توسعه اقتصادی تحول مبانی علمی و فنی تولید از وضعیت سنتی به مدرن می‌باشد.»(۴)

فرهنگ: در فرهنگ فارسی مُعین این کلمه به معنای مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم آمده است که تعریف کلی و ناقص است. به نظر می‌رسد کاملترین تعریف را فرهنگ آلمانی «بروکهائوس» به دست می‌دهد که می‌گوید «فرهنگ عبارتست از مجموع تکاپوها و تلاشهای که آدمی به منظور بروز و پرورش و شکوفائی و به فعلیت درآوردن استعدادهای بالقوه خود به خرج می‌دهد و کلیه ابزار و وسائلی که بدین خاطر به کار گرفته می‌شود در تمامی آنچه که مولود و محصول این تلاشها می‌باشد.(۵)

مفهوم فرهنگ روز به روز کاملتر و ژرفتر و پیچیده‌تر می‌شود و هنوز تعریف جامع و مانعی از آن در دست نیست. همین سبب می‌شود که «تمدن» و «فرهنگ» تداخل کنند که آیا فرهنگ سایه تمدن و یا برادر تنی آن می‌باشد و یا هر دو به یک مفهوم است. جامعه شناسان و صاحبان مکاتب اعتقادی بر کلمه فرهنگ تکیه فراوانی کرده‌اند و فرهنگ هر جامعه را اساس تمدن آن جامعه می‌دانند.

> اگر به کسی یک ماهی بدهید، یک وعده غذایش را تأمین کرده‌اید.
> اگر به او ماهیگیری بیاموزید، غذای تمامی عمرش تأمین شده است.
> کوان تسو (Kuan-tsu)
> «سده‌های سوم و چهارم پیش از میلاد

«موریس دوبره واشپینگر» فرهنگ را مبنای اساسی جامعه انسانی عنوان کرده‌اند و معتقدند که حیات و حرکت یک جامعه به حرکت فرهنگش وابسته است و مرگ یک جامعه ... مرگ فرهنگ آن جامعه است.

«فرهنگ» چگونه بودن یک جامعه است، ماهیت اجتماع و ماهیت معنوی یک قوم و نژاد است و برای ایجاد بعثتی اجتماعی و انگیزشی انسانی در یک عصر روشنفکران و پیشوایان فکری آن عصر باید به بعثت فرهنگی بپردازند.(۶)

تعریف فرهنگ در قانون برنامه پنج ساله (۷۲-۶۸) بدین صورت مطرح گردیده است. «فرهنگ کمیت، همتافته باورها، فضائل و ارزشها، آرمانها، دانشها، هنرها، فنون، آداب و اعمال جامعه و مشخص کننده ساخت و تحول کیفیت زندگی برای یک ملت است.

اما ما چون به دنبال بررسی رابطه فرهنگ و توسعه هستیم. می‌خواهیم تعریفی مشخص از فرهنگ از دیدگاه توسعه را طرح کنیم. بعبارتی می‌خواهیم ببینیم از دیدگاه توسعه، فرهنگ چه مفهومی دارد.

«فرهنگ تمام شناخته شده، آداب روشهای تولید، روشهای سکونت و در حقیقت تمدن را معادل فرهنگ گرفته‌ایم. بعبارتی از دیدگاه توسعه، فرهنگ را مجموعه‌ای از باورها و پندارها می‌دانیم که دارای دو ویژگی باشند. اولین ویژگی اینست که این باورها و پندارها نسبتا عمومی باشند بعبارت دیگر اکثریت مردم آن را پذیرفته باشند و دوم اینکه برای اعتقاد پیدا کردن به این باورها به روش استدلالی عمل نکنیم»(۷) یعنی اینکه عموما اعتقادات و باورهای فرهنگی متکی بر استدلال و علم نیستند و این باورها به مرور زمان براساس پیشامدهای مختلف وارد فرهنگ شده و ما هم آن را پذیرفته و بدان عادت کرده‌ایم. مثلا باور فرهنگی در مورد نحوهٔ پوشیدن لباس در فرهنگهای مختلف ایرانی که هر قوم و قبیله‌ای لباس خاصی دارد که اگر ریشه یابی هم کنیم، می‌بینیم فلسفه خاصی نداشته و اگر هم داشته باشد، اکثریت مردم به دنبال ریشه یابی و پیدا کردن فلسفه موضوع نیستند و بطور سنتی و به تقلید از بزرگترها و اجتماع که لباس خاص را می‌پوشند.

همچنین باور فرهنگی که می‌گوید مرد نان آور خانواده است و زن، مسئول اداره خانه، نگهداری بچه و آشپزی و ... می‌باشد که مثلا برای نمونه همین باور فرهنگی که زن را به محیط خانه محدود کرده لطمه‌ای است به اقتصاد کشور و بخش اعظمی، از نیروی فعال ما را بیکار و در خانه نگهداشته است.

در این قسمت بحث باورهای فرهنگی را پیش از این باز نمی‌کنیم و در واقع فرهنگ هر فرد، هویت و وابستگی او را به گروه یا قومی معین می‌کند و از آنجا که اقلیم، خصوصیات قومی، پیشینه تاریخی، معتقدات دینی، درجه تحول، نوع حکومت و نهادهای اجتماعی در شکل بخشیدن به فرهنگ تاثیر بسزا دارد، هرگونه داوری باید با در نظر گرفتن این عوامل باشد. پس در واقع هر جامعه‌ای دارای فرهنگ مخصوصی بخود هست و اینکه فلان جامعه بی‌فرهنگ است و فلان جامعه با فرهنگ غلط است و براساس بحث فوق هیچ جامعه‌ای بی‌فرهنگ نیست و این مفهوم در مورد قوت و ضعف فرهنگها بکار برده می‌شود و قوت و ضعف فرهنگ و زبان یک ملت لزوما به نیروی عددی و قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی یا عقب ماندگی بستگی ندارد، بلکه منوط بر اینست که آن ملت تا چه اندازه به زبان و فرهنگ و هویت و شخصیت خود اعتقاد و علاقه دارد، تا چه حد در حفظ و حراست آن می‌کوشد، و چگونه در بارور ساختن و اعتلا و ترویج آن سعی می‌کند.

این نکته قابل توجه است که چه در گذشته و چه اکنون در مقابل هجوم فرهنگ بیگانگان به ویژه فرهنگ غرب که پیوسته به سیاستهای استعماری و سلطه گری نیز آغشته بوده است سه گونه برخورد وجود دارد. عده‌ای در مقابل فرهنگ بیگانه مرعوب و از خود بیگانه شده‌اند و بکلی بیگانه را بجای خویش نهاده و به قول معروف همسایه را غاز می‌بینند.

عده‌ای نیز در مقابل تحولات جدید راه تفریط پیموده‌اند و گروه سوم در برابر هجوم اندیشه‌های تجدد بینشی واقع بینانه و روشی گزینشی داشتند. هستند افرادی در بین اندیشه گران و نظریه پردازان که ارزشهای فرهنگی خودی را به راحتی از دست نمی‌نهادند و از طرفی به عقب افتادگی ایران از قافله علم و آگاهی نیز واقف بودند مثل سید جمال و ... پس بطور اجمال به تعریف و مفهوم فرهنگ پی بردیم و در واقع «راه اصلاح یک مملکت فرهنگ آن مملکت است.»(۸)

آموزش منظور از واژهٔ آموزش در این تحقیق در واقع همان Education است که معادل فارسی آن آموزش و پرورش می‌باشد و به همین دلیل مجموعه فعالیتها و روشهای مختلف یادگیری و تفهیم مطالب علمی و همچنین فعالیتها و عکس‌العملهای مختلف پرورشی را ما آموزش نامیده‌ایم و تعلیم و تربیت را بطور کلی آموزش نام برده‌ایم، و به این دلیل که در جامعه مدرسه و دانشگاه این عناوین و نوشتها کلی بکار برده می‌شوند که بعضاً نارسا می‌باشد. مثلا بعضی متخصصین معتقدند که عنوان آموزش ابتدائی باید رسما به پرورش ابتدائی تغییر کند چرا که در این دوره اساس و هدف پرورش است. لذا چون مثلا آموزش ابتدائی مصطلح می‌باشد ما هم در سر فصل عناوین و در سراسر این نوشته آموزش ابتدائی بکار می‌بریم.

> جامعه‌ای در تاریخ عینی بشر سراغ نداریم که توسعه یافته باشد اما بحث علم و عقل، حاکمیت روحیهٔ عملی، نظم‌پذیری، سازماندهی، و احترام و تقدس کار به درجه‌ای از تکامل نرسیده باشد

چون آموزش از دید توسعه، بالاخص توسعه اقتصادی مد نظر است لذا بیشتر توجه به سمت آموزشهای مناسب می‌باشد چرا که عدم تناسب نظام آموزشی با نیازهای توسعه اقتصادی از جمله مشکلات اساسی ما می‌باشد که در فصل دوم، تحت عنوان آموزش توسعه‌ای مطلب شرح داده خواهد شد. و همچنین مخالفان نظریه سرمایه انسانی بر این باورند که آموزش تنها سبب مشخص شدن ظرفیتهای تولیدی بوده بدون اینکه الزاما موجبات افزایش آنرا فراهم نماید بهمین جهت اگر آموزش مستقیما سبب بهبود مهارتها و بهره‌وری نیروی کار نشود، با اینکه احتمال دارد که از لحاظ شخصی یک سرمایه‌گذاری سودآور باشد ولی به لحاظ اجتماعی سود آور نخواهد بود و این به این مفهوم است که آموزش صرفا یک نوع امتیاز علمی (۹) است که کارفرمایان قادر خواهند بود که با استفاده از آن به انتخاب نیروی کار پرداخته و سطح حقوق و دستمزد نسبی آنان را تعیین می‌کنند. در ادبیات اقتصاد آموزشی این نوع نتیجه گیری را به عنوان «مدرک گرایی» (۱۰) یا فرضیه سرند نام نهاده‌اند. (۱۱) که در واقع بنظر می‌رسد که این نظریه کاملا ساده لوحانه و بدون پشتوانه علمی و تجربی باشد و در میان اقتصاددانان و صاحبنظران امروز این نظریه جایی ندارد و آموزش یکی از فاکتورهای اساسی و مهم در توسعه اقتصادی می‌باشد. هم آموزش تخصصی و هم آموزش عمومی (آموزش فرهنگی) دو عامل مهم در رسیدن به توسعه اقتصادی می‌باشند.

---

(۱) مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، ج اول، ص ۱۱۵.
(2) Expansion
(۳) دهه سازمان ملل برای توسعه، موازین، پیشنهادی گزارش دبیر کل ۱۹۶۲ ص ۳.
(۴) تقریرات دکتر حسین عظیمی در کلاس اقتصاد ایران (نیمسال دوم ۷۰- ۶۹)
(۵) نقل از مقاله مروری بر مفاهیم آزادی، مجله سیاسی، اقتصادی، شماره ۳۱ مهر ۶۸.
(۶) دکتر علی شریعتی، فرهنگ، تمدن و ایدئولوژی.
(۷) دکتر حسین عظیمی، فصلنامه، نامه فرهنگ، شماره ۶ صفحهٔ ۱۲.
(۸) امام خمینی (ره)، سخنان و فرمایشات
9 - Credential
10 - Credentialism
11 - K.Arrow Highr education as filter jornalof public Economic july , 1973

سرویس اقتصادی- قسمت اول این مجموعه در تاریخ ۷۱/۸/۲۴ به چاپ رسید. در آن قسمت ضمن ارائه تعاریفی از توسعه اقتصادی، فرهنگ و آموزش، بر زیربنائی بودن فرهنگ مناسب برای توسعه اقتصادی تاکید شد.

فرهنگ و توسعه

قسمت دوم

۲- ضرورت تحول فرهنگی (ارتباط فرهنگ، توسعه اقتصادی و آموزش)

برای رسیدن به توسعه اقتصادی یک حرکت سیستمی لازم است که در آن سیستم عوامل مختلفی مانند انباشت سرمایه، آموزشهای تخصصی وجود یک دولت توسعه گرای قوی و باثبات و تحول فرهنگی وجود دارد که در واقع اساسی‌ترین عامل میباشد و برای رسیدن به توسعه اقتصادی باید بسراغ فرهنگ رفت و دید چه رابطه‌های مشخصی بین این دو وجود دارد و اهمیت و نقش فرهنگ در چه حد است. مقدمتا دو اصطلاح **توسعه فرهنگی و فرهنگ توسعه** را باز می‌کنیم و به اختلافات این دو مفهوم می‌پردازیم.

در اصطلاح اول به افزایش سهم بهره‌وری و بهره‌مندی از فرهنگ و مسائل و وسائل و امکانات فرهنگی و رشد و آگاهی و بینش و دانش آحاد جامعه و رونق بازار علم و هنر و ادب همگانی شدن آن از نظر کمیت و وسعت و ارتقای آن از نظر کیفیت برمی‌گردد. توسعه فرهنگی بهینه سازی شرایط فرهنگی و رشد کمی و کیفی مسائل فرهنگی را نوید می‌دهد.

در اصطلاح دوم مقصود اینست که ببینیم جایگاه فرهنگ در توسعه کدام است، چه نقشی در توسعه دارد، و کدام عنصر فرهنگی می‌تواند بازدارنده یا پیش برنده توسعه باشد. بعبارت دیگر توسعه را مفهومی ثابت و ضروری می‌گیریم و فرهنگ را نسبت به این ثابت می‌سنجیم. در واقع فرهنگ توسعه به این معنی است که جامعه را برای پذیرش و اصول توسعه آماده و بعبارتی فرهنگ توسعه‌ای بنا نهیم.

هر منطقه‌ای دارای مظاهر فرهنگی خاص خود است که ریشه‌های عمیقی در خواستها و نیازهای مردم دارد و این ناشی از مبتنی بودن این مظاهر فرهنگی بر میراث اصلی است که برای تعیین تصویر مشترک.

«خود» و «جامعه» که مولد حالت جمعی است ـ تاثیر دارد. وضوح این هویت فرهنگی و استمرار سازنده آن، عامل اساسی در ایجاد یک چهار چوب فرهنگی منسجم و انسجام بخش است. بدون داشتن این چارچوب فرهنگی، نمی‌توان به نهادهای مناسب و کارا، که هم در سنت و اصالت ریشه داشته باشند و هم پذیرنده نوسازی و تغییر باشند، دسترسی پیدا کرد. بدون این نهادها توسعه واقعی نمی‌تواند شکل بگیرد (۱)

پس تکیه بر فرهنگ که دامنه آن بسیار وسیع است از مهمترین عواملی است که باید مورد توجه جوامعی قرار گیرد که داعیه توسعه در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را دارند.

هیچ ملتی نمی‌تواند به اهداف توسعه و بازسازی اقتصادی اجتماعی و سیاسی خود جامه عمل بپوشاند مگر آنکه پیش از آن زمینه‌های توسعه فرهنگی را ایجاد کرده و در آن فرهنگ توسعه یافته و بالنده و یا بعبارتی باورهای مناسب فرهنگی را رو کرده و آنرا تقویت نماید.

اگر هم بدون توسعه فرهنگی در پاره‌ای موارد موقعیت‌های اقتصادی و سیاسی برای ملتی حاصل شود، تجربه ثابت کرده است که موقعیتهای اینگونه، همواره بصورت پراکنده و بی‌ثباتی بدست می‌آید که مقابل ناکامیهای بسیار، ناچیز و غیرقابل توجه و ناپایدار است.

برای نمونه کره جنوبی و سنگاپور و تایوان بعنوان نمونه‌های بارز توسعه اقتصادی در جهان سوم شناخته شده‌اند. علاوه بر متغیرهائی مانند کمکهای خارجی، سرمایه‌غربی، حمایت سیاسی و وضعیت مساعد مبادلات بین‌المللی که‌خود شاخصهای با اهمیتی می‌باشند، بسیاری از تحلیل گران یکی ازعلل مهم در سرعت و کیفیت رشد و توسعه این ممالک را بافت فرهنگی آنان دانسته‌اند. اصول فرهنگی این کشورها، نیازهای لازم فرهنگی توسعه اقتصادی را میسر ساخته است. در جوامع خاور دور، افراد شدیداً به سلسله مراتب احترام می‌گذارند و معمولا اهداف مملکتی و گروهی را بر اهداف شخصی مقدم می‌دارند. به سخت کارکردن و زحمت کشیدن تعهد دارند و به اشتغال، انجام وظایف موسسه استخدامی خود، وفاداری فوق‌العاده نشان می‌دهند. رغبت قانون پذیری افراد در سطح بالایی قرار دارد. توجه به نظم و سازماندهی و دقت در کار، مزیت خاص را دارا هستند و چون سلسله مراتب رعایت می‌شود و هر کس در حدود اختیارات خود عمل می‌کند، مدیریت بر فعالیتهای اقتصادی و ایجاد هماهنگی میان تمامی بخشها با سهولت انجام می‌پذیرد (۲).

خصوصیتهایی که در بالا ذکر گردید مجموعه باورها و پندارهاو ارزشهای است که باید در بستر فرهنگ شکل بگیرد و تقویت شود و برای آحاد مردم بصورت ملکه در آید. متاسفانه خصوصیات فرهنگ اقتصادی فوق در اغلب کشورهای جهان سوم بالاخص ایران وجود ندارد.

در صورتیکه اگر چنین جو فرهنگی بر جامعه ، محیطکار و تولید اقتصادی حاکم شود و با ابتکار و خلاقیتها نوآوری و شکوفایی استعدادها توام گردد، بدیهی است که حداقل در میدان تولید اقتصادی، اینگونه کشورهااز بازدهی قابل توجهی برخوردارند.

جهان بسرعت در حال پیشرفت و ترقی می‌باشد و کشورهای پیشرفته به مرحله فراصنعتی رسیده‌اند و ما هستیم که از این قافلوا مانده‌ایم. باید بخود آمد و به خویشتن خویش بباورانیم که ما هم می‌توانیم. باید روح جمعی همکاری و تعاون در جهت اهداف توسعه را رشد داد و تقویت کرد و به توسعه فردی بپردازیم و انسانها و نیروهای مولد و فعال خود را به روز در آوریم.

به گفته یک پژوهشگر مسائل توسعه، تجربه چند دههٔ اخیر ثابت کرده است که اگر نهادسازی و توسعه اقتصادی همراه با توسعه فردی، یعنی دگرگونی دیدگاهی و ظرفیت در افراد نباشد، توسعه به آشفتگی تبدیل می‌شود. زیرا جامعه را با شکاف میان عینیت و ذهنیت مواجه می‌کند. توسعه فراگردی است که به ساختارها و بافت جامعه را پیچیده‌تر می‌کند و اگر ذهن افراد مثل گذشته ساده بماند و نتواند این پیچیده‌گیها را درک و فهم کند، نخواهد توانست بر مشکلات خود چیره شود.

البته نظر فوق برای کشورهائی معتبر است و موضوعیت دارد که قبلا توسعه یافته‌اند و لازمهٔ استمرار توسعه آنها تقویت مبانی توسعه و حرکت به سمت جلو با همان جدیت گذشته باشد. ولی طبیعتا توسعه اقتصادی در بطن خود، توسعه فردی را دارد و اصلا توسعه فردی مقدمه و پیشنیاز توسعه اقتصادی می‌باشد.

> راه اصلاح یک مملکت، فرهنگ آن مملکت است
> امام خمینی(ره)

«گونارد میردال در نوشته‌های خود، این عقیده را ترویج می‌کرد که فرهنگ نه تنها در توسعه نقشی ندارد، بلکه یکی از موانع توسعه است و باید بنفع تحولات تکنولوژیک متحول شود. (۳).

به نظر می‌رسد گونارد میردال در این تعریف و در نظریه خود ناخودآگاه به نقش فرهنگ در توسعه اعتراف کرده، اگر فرهنگ در توسعه نقشی ندارد دیگر چرا متحول شود. و اگر متحول شود باز هم پس از تحول یک فرهنگ جدید جای فرهنگ قدیم را می‌گیرد. منتهی در این فرهنگ جدید که فرضا به نفع تحولات تکنولوژیک متحول و بوجود آمده و مجموعه‌ای از باورهاو پندارهاست که بستر مناسبی است که برای رسیدن به توسعه خود یک فرهنگ است و باز طبق تعریف فوق می‌تواند مانع توسعه باشد و در واقع یک دور بسته ایجاد می‌شود. لذا باید تعریف اینگونه تصحیح شود که «فرهنگ خرافی و بسته نه تنها در رسیدن به توسعه نقش مثبتی ندارد، بلکه یکی از موانع توسعه است و باید بنفع توسعه متحول شود.»

دکتر علی شریعتی در زمینه ارتباط فرهنگ با توسعه اقتصادی جملات و تعابیر عمیق و زیبایی دارند. ایشان می‌فرمایند «این نمی‌شود که از لحاظ فرهنگی ما مستعمره غرب باشیم و از لحاظ صنعتی مستقل ، چنین چیزی محال است.... بنابراین اول باید به تولید فرهنگی برسیم و بعد به تولید اقتصادی، در غیر اینصورت همیشه مصرف کننده باقی خواهیم ماند، مگر ندیده‌اند آدمی که پشت یک بیوک ۷۰ نشسته چنان ژستی می‌گیرد که انگار آقا اختراع کرده موش هم اگرانقدر جمع کند و بدهد، یک پونتیاک بهش می‌دهند ولی اینها چنان تفاخر می‌کنندمثل اینکه اصلا خودشان خلق کرده‌اند. اعلام کرده‌اند بشر به ماه رسید این غبغب در می‌آورد و خوشحالی می‌کند بشر، بتو چه مربوط ؟ تو که بشر نیستی آخر تو موجودی هستی که از جیبت در می‌آورند و به دهانت می‌گذارند. (۴)

راز پیروزی ژاپن، بعنوان نمونه یك کشور توسعه یافته و موفق در این است که نه تنها هویت فرهنگی خود را فراموش نکرد، بلکه برنامه‌های توسعه خود را بر مدار میراث و ارزشهای فرهنگی بنا کرد. بنابراین، هرگاه در این نکتها توافق کنیم که برنامه توسعه باید بر فرهنگ تکیه کند، فرهنگ ما عمیق و بالنده است و این استعداد را دارد که تکیه‌گاه توسعه شود و همچنین فرهنگ ما ساختی عمیقا مذهبی دارد، در این صورت تردیدی باقی نمی‌ماند که کار را با تکیه بر عناصر و ارزشهای دینی و فرهنگی شروع کنیم پس باید هم بر فرهنگ تکیه کرد و هم آنرا تصحیح و تعدیل نمود.

باورهای فرهنگی مجموعه هماهنگ و یکدست نیستند که منشا، پیدایش واحد داشته باشند. برخی از باورهای فرهنگی ریشه در تاریخ سیاسی و اقتصادی دارند، برخی ریشه علمی دارند، برخی ریشه در مذهب دارند و برخی ریشه در شرایط و اوضاع طبیعی و جغرافیایی دارند و در طی زمانهای طولانی بوجود آمده‌اند و در طول تاریخ به اعتبار تاریخ تغییر کرده‌اند لذا باید این باورهای فرهنگی را ریشه‌یابی و خرافهها را از آن بزدائیم بهر حال چون فرهنگ پایه و اساس رفتارهای ماست و بخش قابل توجهی از رفتارهای اقتصادی نیز بر این بنیان استوار است، ریشه توسعه اقتصادی تلقی می‌شود و برای توسعه الزاما نیازمند هویت مستقل فرهنگی هستیم.

> اگر به سال آینده می‌اندیشید، بذر بپاشید.
> اگر به ده سال آینده فکر می کنید، نهالی بنشانید.
> اگر در فکر صد سال آینده هستید، به آموزش و پرورش مردم بپردازید.
> کوان تسو (Kuan-tsu)
> «سده‌های سوم و چهارم پیش از میلاد

دکتر حسین عظیمی استاد دانشگاه و صاحبنظر در مسائل توسعه اقتصادی، تحقق فرآیند توسعه را به درختی تشبیه می‌کند و ریشه درخت را فرهنگ مناسب، غذای درخت را آموزش مناسب توسعه‌ای و سرمایه تخصیص یافته به فعالیتهای توسعه‌ای و تنه و شاخ و برگ آنرا نظام مناسب اقتصادی و با ثبات می‌داند. با این تشبیه این پیام را دارند که در مرحله اول باید فرهنگ مناسب را بوجود آورد تا درخت توسعه اقتصادی استوار و ماندنی باشد و بدون توجه به تقدم فرهنگ اگر هزاران طرحهای مختلف در بخشهای صنعت، کشاورزی و..... به اجرا در آید حاصلی نخواهد داشت چرا که پرسنل این کارخانه‌ها شدیدا نیاز به تحول در مغزها و اصلاح باورها و اعتقاداتشان می‌باشد، در غیر اینصورت با وقوع یک شوک اقتصادی و یا تحولات سیاسی و کاهش درآمدهای نفتی این درخت بی‌ریشه خشک خواهد شد (نمودار ۱)

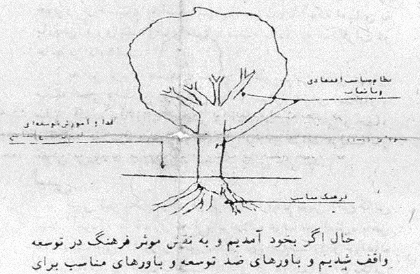

حال اگر بخود آمدیم و به نقش موثر فرهنگ در توسعه واقف شدیم و باورهای ضد توسعه و باورهای مناسب برای توسعه را شناختیم (در قسمت بعد به این باورها اشاره خواهد شد) چطوری باید فرهنگ را متحول کرد.

آموزش محرکی قوی برای ایجاد تحول اجتماعی است و تحول اجتماعی نیز پیش شرط توسعه و عنصری وابسته به توسعه است و لذا می‌دانیم «مفهومی که از دانش و آگاهی در یک جامعه وجود دارد نحوهٔ استفاده از آگاهیها، حدود و مرزهای مربوط به توسعه آموزشی را تعیین می‌کند، ولی بسیاری از عوامل دیگر در تعیین مسیر و حجم دستاوردهای آموزشی دخیل می‌باشند.

باید کمر همت ببندیم و توجه را بسوی آموزش معطوف کنیم و نه تنها به مبارزه با بیسوادی بپردازیم بلکه به خواستها و نیازهای توسعه هم توجه کنیم و بخشی از بودجه آموزشی را به صرف مبارزه با بیسوادی و بخشی را برای بهبود کیفیت آموزش رسمی بکار برد. به هر حال برای تحول فرهنگ و تحقق توسعه یک نظام کارآمد آموزشی ضروری است.

(۳) موانع فرهنگی توسعه اقتصادی

گفتیم که یکی از عوامل مهم برای رسیدن به توسعه بالاخص توسعه اقتصادی فرهنگ مناسب می‌باشد و همچنین اشاره کردیم که پیشنیاز توسعه وجود فرهنگی پویا و توسعه یافته و فرهنگی توسعه‌ای می‌باشد. برای رسیدن به این مهم باید اولاً موانع فرهنگی را شناسایی و درصدد زدودن آن برآئیم و از طرف دیگر باورهای مناسب فرهنگی را جایگزین آن کنیم.

در این قسمت ما پاره‌ای از موانع فرهنگی برای رسیدن به توسعه را فهرستوار(۲) برشمرده و برخی از آنها در حد فهم مطلب توضیح خواهیم داد.

وابستگی فرهنگی (ازخود بیگانگی)

رمز توسعه استقلال فرهنگی است

و برای تحقق توسعه مطلوب فرهنگی در یک جامعه قبل از هرچیز باید موانع آنرا از بین برد. یکی از مهمترین این موانع وابستگی فرهنگی است.

رهایی از استعمار فرهنگی اگرچه دشوار است اما غیر ممکن نیست کار دشواری است چون در بسیاری از موارد رهایی از استعمار فرهنگی رهایی از خود دورغین است، فرد و جامعه برای رهایی از استعمار فرهنگی باید هویت تازه‌ای کسب کند و با آنچه هست وداع کند و بسوی خویشتن خویش که زیر غبار بدآموزیها و تحریفها و تمسخرها پنهان شده برگردد و فطرت فراموش شدهٔ خود را بازیابد.

جدایی افراد از شخصیت خویشتن و زائل شدن هویت جمعی را از لحاظ روانشناسی و جامعه شناسی می‌توان به مثابه دوعامل مهم در اجتماعی شدن در جهت وابستگی تلقی نمود. اثر اسفناک تجددی که از جای دیگر آمده، از همپاشی بافت درون زادی اجتماعی را بوجود می‌آورد و باعث بی‌هویتی محتوای شناخت و علوم و فنون می‌شود که نهایتا به فقر و خلاء فرهنگی و اجتماعی منجر می‌گردد و پدید آمدن خلاء فرهنگی نظم پذیری در جامعه را از بین برده و اگر نظم وجود نداشته باشد، رفتارها قابل پیش بینی و هدایت و قابل برنامه‌ریزی نیستند. از طرفی توسعه نیازمند پیش بینی، هدایت و برنامه‌ریزی است.

مدرک گرایی

در بدو تاسیس و تشکیل نظام آموزش و پرورش «مدرن» مدرسه به مثابه تنها مکانی که می‌توان در آن دانش لازم برای دستیابی بمشاغل اداری را کسب کرد، و بعبارت دیگر محلی برای تضمین نوعی وضعیت شغلی ثابت و حتی قدرت اجتماعی مطرح گردید. این دیدگاه مطمئناً یکی از اساسی‌ترین و محکمترین تجسمات ذهنی است که در ایران و دیگر کشورهای جهان ریشه دوانیده و به باور تبدیل شده است، باوری که نظام خود مبلغ و اشاعه دهندهٔ آن است. در این باور، کارمند اداری بودن در واقع اطمینان بنوعی قدرت اجتماعی و درآمد ثابت اقتصادی است که رهگشای نیل به زندگی مطلوب به سبک اروپایی است.

بدینصورت مدارس نوع غربی یا مدرن، بعنوان مکانی که در آن قابلیتهای لازم برای دستیابی به کارداری (پشت میزنشینی) می‌تواند جلوگر شود، مطرح شد و عامهٔ مردم آنرا وسیله‌ای مطلوب برای کسب وضعیت ثابت و مشخص شغلی، که در عین حال نوعی قدرت اجتماعی، اقتصادی را بهمراه داشت تلقی گردند (نمودار۳) (۶)

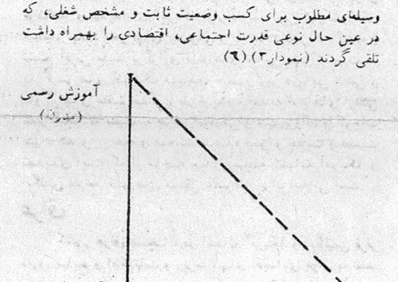

تصویر: زندگی آرمانی متجلی در توسعه و پیشرفت

ضعف آزادی اندیشه و روحیه نوآوری

بدیهی است که اگر کشوری بخواهد به انباشت آگاهیها و معلوماتی دست یابد که برای توسعه یکپارچه (۷) ضروری است باید جو مناسب اجتماعی را برای انجام دونوع از فعالیتهای انسانی در آن فراهم آورد: نخست باید قوه تصور و تخیل، در بررسی و تحقیق بمنظور آزمودن عقاید جدید کاملا آزاد باشد، دوم، در تمامی سطوح آموزشی و اقتصادی مردم باید در جستجو بمنظور افزایش آگاهیها و مهارتها شرکت داشته باشند در بسیاری از کشورهای جهان با کمبود هر دوی این شرایط و یا یکی از آنها روبرو هستیم. طبعیت، برخی از سنتها و ساختهای اقتصادی و نظامهای سیاسی، باعث می‌شود که محرکهای مربوط به ابتکار فردی، در نطفه خفه شود و ظرفیت نوآوری از بین برود. این چنین تاثیرات محدود کننده نمایانگر یکی از دشواریهای اساسی بر سر راه توسعه اجتماعی است (۳).

پرستش قضا و قدر

عنصر فرهنگی که برخاسته از روحیه قضا و قدری- بمعنای منفی آن یا بنحوی از انحاء، انکار توانائیها و قدرت انسان برای تغییر محیط خود باشد از جمله عنصر منفی فرهنگی است. فراوانند کسانیکه با کمترین احساس ناتوانی، یا کوچکترین برخورد با محیط خود که بنوعی میدان عمل او را محدود سازد، بجای ابتکار و تلاش برای جستجوی راه‌حل، هویت خود را گم کرده‌اند و در حکم قضا و قدر پناهی جسته‌اند. البته لازم به ذکر است که روحیه قضا و قدری با آن قسمت از مفاهیم اسلامی، که اراده و مشیت الهی را نقش سازجهان می‌داند، هیچ منافاتی ندارد، بلکه بعلت بدآموزی و بدفهمی اینگونه تلقی می‌شود که تلاش و کوشش ثمره‌ای ندارد، بلکه حکم همه چیز در ازل مقدر شده است و حکم قضا را نمی‌توان دگرگون گرداند.

تکروی

یک برنامه توسعه موفق احتیاج به روحیه جمعی و کارگروهی بطور قطع دارد. معجزهٔ توسعه ژاپن در قرن نوزدهم را همه پژوهشگران در کار گروهی دانسته‌اند. شعار «ژاپن یک خانواده بزرگ و یا یک کارخانه بزرگ» در جامعه ژاپن بسیار معروف است. اما در فرهنگ جامعه ما این روحیه متاسفانه بسیار ضعیف است.

ستایش فقر

«احساس فقر غیر از خود فقر است». احساس فقر مطلوب است و ستایش فقر نامطلوب. بعبارتی احساس فقر موجب حرکت و انگیزه می‌شود زیرا این احساس فقر حاصل مقایسه‌ای میان خود و دیگران که فقیر نیستند می‌باشد و موجب حرکت بسمت رفع فقر می‌شود، اما ستایش فقر یا فقرا امر دیگری است که بصورتی که ارزش منفی در جامعه ما رسوخ دارد. دین اسلام ما را به برخورداری از نعمتها و رفاه معقول سفارش کرده و هیچ وقت از فقیر بعنوان یک پدیده مثبت یاد نکرده و فقر را ناشی از توزیع ناعادلانه درآمدها میداند که به فقرا سفارش می‌کند که باید حق خود را از ظالمین بگیرید و همین جاست که جنگ فقر و غنی موضوعیت پیدا می‌کند، اما به این معنی نیست که فقر پدیده مطلوبی است چرا که درجایی هم اشاره می‌کند که فقر از هر دری وارد شود ایمان از در دیگر خارج می‌شود.

ستایش قدرت

این روحیه و این خصلت فرهنگی یکی از موانع اساسی در رسیدن به توسعه و پویایی سیاسی در جامعه می‌باشد و در طول تاریخ ما از وجود این روحیه در میان جامعه‌مان بسیار ضرر کردیم، وجود این روحیه نسل به نسل ما را فرصت طلب و ضعیف بار می‌آورد. این روحیه همان روحیه دستی را که نمی‌توان برید، باید بوسید یا «زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز» است که باید محو شود و اطاعت و پیروی بر اساس ارزشها دینی و اعتقادات اسلامی می‌باشد. وجود این روحیه بشدت مزاحم شکل‌گیری و رشد شعور ملی و قومی می‌شود، که در چنین صورتی، جامعه هویت تاریخی خویش را از دست می‌دهد و فاقد اعتماد بنفس خواهد شد. پس اطاعت از قدرت مشروع بر همه لازم و واجب است.

ستایش دم

با توجه به اینکه جهان ناپایدار است وانسان نمی‌داند که خود زنده خواهد بود یا نه و عدم درک صحیح از فلسفه خلقت «فرهنگ دم غنیمتی» از جامعه ما رسوخ کرده و موجب رشد فرهنگ و روحیه‌ای در میان ما شده است که مبتنی بر غنیمت شمردن حال است. با توجه به اینکه توسعه اصولا به آینده نظر دارد. و حال را در خدمت آینده می‌خواهد.

نگاهی بسیار خلاصه و گذار بر برخی باورهای غلط فرهنگی در جامعه داشتیم که البته بقدری خلاصه هستند که شاید در فهم دقیق مطالب دچار اشکال شود ولی چاره‌ای نیست و این نوشته بیش از این اجازه پرداختن به این موضوع را نمی‌دهد.

وحید محمودی

---

(۱) اسماعیل سراج الدین، فرهنگ، اختیار دهی و الگوی توسعه ترجمه علی هاشمی، نگاه نو شماره ۵ .
2) Her man kahn, pp. 121 - 122 , 339 , cal clark , the Taiwan implications for contending political Economy paradigms , 1987 international studies Quarterly , 310 , 327, 357

سرویس اقتصادی- قسمتهای قبل این مجموعه در ۸/۲۴ و ۷۰/۹/۵ به چاپ رسید. نویسنده در قسمتهای قبل ضمن ارائه تعاریفی از توسعه اقتصادی، فرهنگ و آموزش، بر ضرورت تحول فرهنگی تاکید نمود. موانع فرهنگی توسعه نیز در قسمت قبل مد نظر قرار گرفت.

فرهنگ و توسعه

قسمت سوم

وحید محمودی

۴- ویژگیهای مناسب برای توسعه اقتصادی

باورهای مناسب فرهنگی مورد نیاز و پیش نیاز توسعه اقتصادی می‌باشند. این باورها آن دسته از عناصر و زمینه‌های فرهنگی است که می‌تواند در چارچوب برنامهٔ توسعه نقش فعال و جلو برنده‌ای ایفا کند. به عبارت دیگر عناصر مناسب فرهنگی را که با هدفهای برنامهٔ توسعه کشور همسو هستند و در جهت تایید و تقویت و یا ابقای آن هدفها دارای ارزش مثبت هستند «باورهای مناسب فرهنگی» می‌نامیم.

با شناختی که از جامعه ایران در دست است، ساخت و بافت فرهنگی موجود حاوی عناصری ضد توسعه و عناصری که کاملا متناسب با اهداف توسعه نیست، می‌باشد. اما ایجاد باور مناسب و توسعه‌ای کار یک روز و دو روز نیست احتیاج به یک برنامه ریزی بلند مدت دارد. برای اینکار یعنی پایه‌گذاری این باورها اولاً باید زمینه مناسب برای پذیرش و جذب این باورها توسط جامعه را فراهم کرد و دوم جا انداختن و نهادی کردن این باورها نیز به آموزشهای مداوم و مستمر و مناسب نیاز دارد.

در اینجا پیرامون پاره‌ای از ویژگیهای مناسب فرهنگی برای توسعه اقتصادی توضیح داده می‌شود:

وحدت فرهنگی

یکی از الزامات توسعه ثبات سیاسی، اجتماعی می‌باشد و ثبات هم طبیعتا در یک فضای آرام فرهنگی معنا پیدا می‌کند. جامعه ایرانی که متشکل از فرهنگ و آداب و رسوم مختلف می‌باشد و در هرگوشه مملکت قومی و نژادی با فرهنگ مخصوص بخود زندگی می‌کند، ایجاد وحدت فرهنگی مشکلتر و خطیرتر است، چرا که اولاً وجود اختلاف فرهنگی در این قومها در طول تاریخ ایران منشاء ناآرامی و از طرف دیگر قدرتهای استکباری مرتب از این پدیدهٔ سوء استفاده کرده‌اند. برماست که به نزدیک کردن این فرهنگها از طریق یک برنامه‌ریزی فرهنگی جامع همت گماریم و درباب سیاسی وحدت فرهنگی را جدی بگیریم.

پس «آنچه برای توسعه به معنای امروزی آن مورد حاجت است، وحدت فرهنگی با تنوع ارزاق و عقاید سازگار است، اما با تشتت و تخاصم ناسازگار، توسعه هم علت وحدت فرهنگی است و هم معلول آن.» (۱)

ـ حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه (اعتقاد به علم و تکنولوژی)

یکی از مهمترین خصیصه‌هایی که جریان توسعه اقتصادی را تسهیل می‌کند و شدیداً به آن نیاز دارد اینست که باید روحیه علمی بر جامعه حاکم شود و مدار و محور تصمیمات بر اساس علم باشد و روحیات علمی و منطقی جای خود را در فرهنگ پیدا کرده و ما بدانیم هر پدیده‌ای یا هر معلولی علتی دارد و برای پیدا کردن آن علت باید به شیوه علمی عمل شود و به صورت دقیق علمی در پی کشف حادثه برآمد و پس از رسیدن به نتیجه بر اساس روشهای علمی، تعصب غیر علمی نداشته باشیم، مبنای تصمیم‌گیری و عمل را نظریه علمی بدانیم و اگر کسی دیگری با استناد به نظریه علمی نظریه ما را رد کرد، نظریه او را پذیرفت و در برابر یافتهای علم سرتسلیم فرود آورد.

متاسفانه این روحیه در ایران اسلامی بسیار ضعیف است و یکی از علتهای اصلی آشفتگی کشور نبود روحیهٔ احترام به نظریه کارشناسی می‌باشد. چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب تصمیم‌گیرهای اقتصادی کمتر بر نظریات کارشناسی استوار بوده و بعضا تصمیم‌گیرهای مهم اقتصادی توسط کسانی گرفته می‌شد که یا علم و آگاهی از علم اقتصاد نداشتند و یا اگر داشتند بسیار ضعیف و در حد کلیات خلاصه می‌شد. برای مثال شورای اقتصاد باید تماما اقتصاددانان باشند ولی مشاهده می‌شود آقایی که در رشته شیمی تخصص دارد، عضو شورای اقتصاد است، این آقایان خیال می‌کنند که شورای اقتصاد می‌خواهد پول را تجزیه کند که متخصص شیمی را به عضویت این شورا در می‌آورند؟! و خود مسئولین متخصص از نبود روحیه کارشناسی معترضند می‌گویند با این روحیات نمی‌شود کار کرد.

مورد دیگری که بیشتر نگران کننده است نبود روحیه علمی در وجود بسیاری از متخصصین ما می‌باشد و اگر بجائی هم برسند و مسئولیتی هم بعهده بگیرند، بعضا به همان شیوه سنتی عمل می‌کنند و کمتر به کتاب و دانش گذشته خود، باز می‌گردند این ضعف به این دلیل است که از کودکی با روحیه علمی پرورش داده نشده و حالا دیگر نمی‌شود کاریش کرد.

ـ اعتقاد به برابری انسانها

یکی دیگر از ویژگیهای فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی اعتقاد به برابری انسانها در فرهنگ جامعه می‌باشد. یعنی مردم این نگرش را داشته باشند که انسانها با هم برابرند و به یکسان حق برخورداری از حقوق اجتماعی را دارند و طبقه‌بندی افراد باید با نگرش علمی باشد و وجود نظام طبقاتی در جامعه مناسب برای توسعه نیست و یک فرهنگ قدیمی و خرافی می‌باشد، لذا باید افراد در جامعه بر اساس مبنای علمی جایگاه فرهنگی آنها مشخص شود و بر اساس ارزشهای دینی و علمی بین انسانها با عدالت و نه تساوی رفتار کرد.

ـ اعتقاد و باور فرهنگی به رعایت حقوق دیگران

در ویژگی قبلی گفتیم که انسانها با هم برابرند و لذا دارای حقوق اجتماعی برابر هم می‌باشند، که بر ماست که به حقوق همنوع خود احترام بگذاریم و بیش از حق خودطلب نکنیم و به حریم دیگران وارد نشویم، به اهمیت رفاه و آزادی دیگران لطمه وارد نسازیم و در تصمیم‌گیرها اگر نظر گروه مخالف غالب شد، مقاومت غیر اصولی نکنیم و به آراء اکثریت احترام بگذاریم.

> **یکی از الزامات توسعه، ثبات سیاسی و اجتماعی می‌باشد که طبیعتاً در یک فضای آرام فرهنگی معنا پیدا می‌کند.**

نظم پذیری جمعی

نبود روحیه نظم پذیری در جامعه ما و عادت نکردن به نظم روشن می‌سازد که چه میزان از منابع جامعه شامل وقت، نیروی انسانی، ساختمان، تجهیزات، انرژی و غیره بابت تاخیر افراد در جلسات، تاخیر در برنامه اعلام شده و... مصرف می‌شود که می‌توانسته به واسطه وجود نظم مصرف نشده و در فرایند رشد و توسعه اقتصاد بکار رود. امروز سیستم اقتصادی پیچیده‌تر شده و کار بصورت سیستمی و جمعی انجام می‌گیرد، لذا اگر کسی برای حضور در کارش تاخیر داشته باشد، سیستم مختل می‌شود. لذا این باور فرهنگی باید در جامعه شکل گیرد و افراد نظم پذیر تربیت شوند.

ـ اعتقاد به آزادی سیاسی

بسط آزادی بیان برای روشنفکران جامعه‌های به سرعت متحول، تنها راحل بلندمدت برای کمک به فرایند تکامل فرهنگی در این جامعه‌هاست. به منظور یافتن راحلهای سازنده لازم است تا فضای آزاد برای روشنفکران (هنرمندان، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، متخصصان رهبران مذهبی) ایجاد شود.

به قول «جان استوارت میل: اگر انسانها اجازه نیابند در مسیری که صرفا مربوط به خودشان است زندگی کنند، چشم اندازی برای شکفتگی خودجوشی، خلاقیت، و نیز توان ذهنی و شجاعت اخلاقی باقی نمی‌ماند. جامعه زیرپای بی‌تفاوتی جمعی در هم خواهد شکست و گرایش مستمر مردم به همنوائی، موجب پرورش انسانهای با روان پژمرده، متجاوز و کوتعبین، قالبی و مقید خواهد گردید.» (۲)

> ● مهم اینست که مدارس ما از آن مدارس ابتدائی تا دانشگاه، مدارس تربیتی شود.
> امام خمینی (ره)

«وقتی انسانها برابر شدند، دولت الزاماً باید دولت اداره کننده باشد و دیگر نمی‌تواند دولت «تحکم» و زور وظلم باشد. یعنی هرجا دولت یک دولت تحکم کننده باشد حتی با دادن شعار آزادی و برابری هم آن دولت، یک دولت سنتی است و اعتقاد واقعی دولتمردان آن برنابرابری انسانها و بر ردهبندی انسانها بر مبانی غیر علمی است. به عبارت دیگر اعتقاد به برابری انسانها و خفقان سیاسی با یکدیگر جور در نمی‌آید. این دو متضاد یکدیگرند.(۳) لذا تحقق عینی نظام الله بر مردم و ایجاد نظام دمکراسی اسلامی باید هدف اصلی ما باشد.

در یک جامعه پویا باید تضارب اندیشه وجود داشته باشد و حرب حاکم نباید با اقدامهای سرگوبگرانه یا عدم تشویق عقاید متفاوت با اندیشه‌های خود، جوی اجتماعی را دوام بخشند که در آن هیچ اندیشه جدید و یا رفتار و عمل ابتکاری، نتواند جای برای رشد و نمو داشته باشد. نتایج چنین وضعیتی می‌تواند برای توسعه ملی زیان بار باشد.

ـ فرهنگ مالیاتی

یکی از ابزارها و سیاستهای مهم مالی دولت مالیات می‌باشد. مالیات هم یک ابزار کنترلی جهت اتخاذ سیاستهای انقباضی و انبساطی مالی و هدایت فعالیتهاست. و هم منبع درآمدی است برای دولت تا بتواند خلاءهای عدم حضور بخش خصوصی را در آنجا که ضرورتهای توسعه ایجاب می‌کند پر کند. فرهنگ مالیاتی در کشور ما بسیار ضعیف و برعکس است. در گذشته شاهان خوانین و ملاکین تحت عنوان مالیات، مردم را غارت می‌کردند. لذا اصلا واژه مالیات در فرهنگ جامعه معنای دیگری دارد و دادن مالیات به تسلیم در برابر زور و زورمداران را می‌رساند و لذا در کشور ما پیش از هر کشور دیگری مؤدیان مالیاتی از دادن مالیات فرار می‌کنند و اگر بزور از آنها گرفته شود کینه به دل می‌گیرند و با نظام بد می شوند و سعی می‌کنند آنرا در جای دیگر جبران کنند.

لذا باید فرهنگ مالیاتی در جهت اهداف توسعه تصحیح گردد و مفهوم واقعی مالیات برای مردم روشن گردد و اثر و نحوه مصرف آن برای مردم توضیح داده شود.

ـ نگرش سیستمی

در جامعه ما به علت وجود باورهای غلط و بد عمل کردن سیستم دولتی تعبیر «مواظب کلاه خودت باش تا آنرا باد نبرد» عمومیت پیدا کرده و از این راه چه ضررهای زیادی که متحمل نشده و چه پولهای که هدر نرفته است. در جامعه ما نگرش خودگرایی و فردگرایی رواج بسیار دارد و هرکس در پی حل مشکل خود یا سازمان و یا وزارتخانه مربوط است و ناخودآگاه و شاید هم خودآگاه تلاش می‌کنند. تاثیرات مثبت یا منفی خود را روی دیگران نادیده بگیرند.

۵- فرهنگ اسلامی و توسعه اقتصادی

این تصور غلط در اندیشها غربیها و غرب زدهها و برخی تئوری پردازان توسعه شکل گرفته «که دین بالاخص اسلام مخالف توسعه است. دین دارای اصول و مفاهیم ثابتی است در صورتیکه توسعه یک مفهوم پویا و مدرن است و بیشتر با تجدد خواهی، نوگرایی و تغییر و تحولات اجتماعی سروکار دارد و به مفاهیم و بنیادهای دینی ارتباط ندارد بلکه ضدیت دارد.»

این شبهه و تفکر غلط از طریق قدرتهای استکباری و آنهایی که اسلام را خطری جدی در برابر منافعشان می‌دانند شکل گرفته و ترویج شده است. اسلام آخرین و کاملترین دینی است که از طرف خداوند به بشر معرفی شده طبیعی است که باید تمام شئون زندگی انسانها را در برگیرد و به زندگی مادی توجه لازم، داشته باشد. دیدگاه اسلام نسبت به زندگی مادی دیدگاهی واقع بینانه و قابل دفاع است. زیرا تعالیم حیات بخش اسلام، با توجه به ساخت بشر و اینکه او متشکل از دو عنصر جسم و روح است و بی‌توجهی از هرکدام موجب نقص دیگری می‌شود، عنایت دقیقی به جهت مادی انسان می‌نماید و تکامل و تعالی معنوی را جز از طریق مقرر و جز با استفاده از همان پدیده‌های مادی اجازه نمی‌دهد- تا جائیکه در کلام پیغمبر اسلام آمده است: «من لامعاش له، لا- معادله (هرکس زندگی دنیوی ندارد، آخرت هم نخواهد داشت). پس این طرز تفکر غلط است که چون هدف، تکامل روحانی شده است، باید به دنیا و زندگی دنیوی پشت کرد و نعمتهای مادی را کنار گذاشت. حتی از پیامبر اسلام نقل است. «لارهبانیه فی الاسلام» (در اسلام رهبانیت و گوشه نشینی جایی ندارد). این بدان معنی است که زندگی مادی بشر نیز از ارزش مثبت برخوردارند و در واقع آنهایی که بدون گذار از این جهان مادی می‌خواهند به هدف برسند خود را با فرشتگان اشتباه گرفته‌اند.

> با کاشتن بذر، یک بار خرمن برخواهید داشت.
> با کاشتن نهال، خرمنتان ده برابر خواهد شد.
> با آموزش و پرورش مردم، محصولتان صد برابر خواهد شد.
> کوان تسو (Kuan-tsu)
> «سده‌های سوم و چهارم پیش از میلاد

تئوریسین‌های توسعه غالباً اعتقاد دارند که برای رسیدن به توسعه توجه به توزیع درآمدها ضروری است، باید فقر ریشه کن شود، تمامی آحاد مردم از بهداشت خوب، تغذیه خوب، آموزش مناسب برخوردار باشند و درکل توسعه انسانی را مقدمه و پیش نیاز توسعه اقتصادی می‌دانند. فرهنگی را مناسب توسعه می‌دانند که در آن انسانها را هم برابر باشد، به همنوع خود احترام بگذارند و حقوق همدیگر را رعایت بدارند، نظم را در کارهایشان برقرار کنند و....

مگر اینها چیزی غیر از تعالیم حیاتبخش اسلام است، اسلام خمس و زکاة را مگرنه برای تعدیل درآمدها مقرر کرده، اسلام چقدر بر برابری انسانها تاکید کرده چقدر بر نظم در کارها سفارش کرده چقدر به احترام به همنوع و رعایت حقوق دیگران و در مذمت ظلم و ظالم تاکید کرده، پس ملاحظه می‌شود اسلام نه تنها مخالفتی با توسعه ندارد بلکه بسیار هم موافق توسعه است. حال اگر در احکام دینی یکی دوتا مخالف توسعه بنظر می‌آید، این تقصیر از دین نیست این تقصیر عالمان دین است که در برخی از جنبهها دین را به مقتضای زمان و مکان پویا نکرده‌اند.

در اروپا و در میان دانشمندان لائیک این عقیده ترویج می‌شود که اصلا دین مخالف توسعه است. چه دین اسلام باشد چه دین مسیحی باشد و یا هر دین دیگر و همچنین ابراز می‌دارند که دلیل اینکه اروپا به توسعه رسید، این بود که مذهب را به کنار گذاشت. ما هم قسمت آخر این نظر را قبول داریم، البته یکی از دلائل توسعه اروپا برکناری مذهب بود. اما آنچه مسلم است مذهب کلیساها و اروپائیهای عصر رنسانس مذهب نبود، مذهبی که پر بود از خرافهها و آدمهای کج اندیش که بوی از مذهب نبرده بودند و با قید و بندهای بیجا راه را برای هر حرکتی مسدود کرده بودند. در صورتیکه اگر عالمان دین درست عمل می‌کردند هم اروپا به توسعه میرسید و هم دین محفوظ می‌ماند.

در جامعه هم این مسئله می‌تواند وجود داشته باشد و دین می‌تواند مانع توسعه باشد. اگر آنرا بر اساس تصور مردم و عامه تلقی کنیم در این صورت دین و مذهب مشتمل است برمجموعه‌های از باورهای فرهنگی که بسیاری از آن در طول تاریخ از طرف مردم وارد مذهب شده و در برهه‌ای از زمان می‌تواند مانع توسعه شود. مثلا هر پدیده و یا حادثه‌ای را به قسمت نسبت دادن به این معنی است که کمک به نجات یک فرد دخالت در اراده خداوندی است و این خرافه است.

اما اگر منظور از دین آنچه از متون خارج می‌شود و آنچه که ما به آن اسلام ناب می‌گوئیم، باشد نه تنها مخالف توسعه نیست بلکه بستر مناسبی است برای رسیدن به توسعه و اسلام ناب هیچ مخالفتی با توسعه و علم و تکنولوژی ندارد، بلکه مشوق آن هم می‌باشد و چون اسلام هدفش تعالی انسان است و برای رسیدن به این تعالی و حرکت به سمت تعالی توسعه اقتصادی ضرورت دارد و توسعه اقتصادی شرط لازم اما نه کافی برای رسیدن به تعالی می‌باشد. کسی که می‌خواهد به تعالی برسد، عبودیت خداوند را بکند، باید از لحاظ معیشتی تامین باشد و شرایط فیزیکی لازم برای آن مهیا باشد.

اسلام در بسیاری از موارد دست ما را باز گذاشته که براساس موازین عقلی به زندگی خود سروسامان دهیم و لذا توسعه اقتصادی باعث می‌شود که انسان فراغ بال بیشتری به خاطر تسهیل زندگی پیدا بکند تا بتواند بیشتر به تعالی بپردازد. در مجموع اگر خرافهها را از مذهب بزدائیم و به اسلام واقعی عمل کنیم، آن اسلام نه تنها مخالف توسعه نیست بلکه بستر مناسب توسعه است و دین، اخلاق و توسعه هیچ منافاتی با هم ندارند.

«اگر در غرب توسعه یافتگی به مفهوم علمی آن نتوانسته با اخلاق تلفیق شود این مشکل غرب است، اگر غرب افراط در یادگیری کرده و فقط بعد مادی انسان را در قالب توسعه پیاده کرده، این اشتباه فکری غرب است و نه آفت خود توسعه، توسعه به مفهوم علمی آن به مفهوم استفاده از علم، استفاده از روش و توجه به دنیا به و توجه به طبیعت و بهره‌برداری از طبیعت یک پدیده انسانی و بشری و تکاملی است.» (۴)

و همانطور که گفته شد «بعضی‌ها می‌گویند یکی از موانع پیشرفت ما آخرت گرایی است و اما باید توجه داشت که جامعه غربی «آخرت گرایی» را به کناری نهاد، نه آنکه چون «آخرت گرایی» را به کنار گذاشته‌اند جامعه مدرن پدید آمد.» (۵)

---

(۱) دکتر عبدالکریم سروش، نامه فرهنگ، شماره ۵.
(۲) مروری بر مفاهیم آزادی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۳۱، مهر ۶۸.
(۳) تقریرات دکتر حسین عظیمی.
(۴) دکتر محمود سریع القلم، سنت، مدرنیسم و فرهنگ توسعه، سلام، دوشنبه ۲۸ بهمن ۷۰.
(۵) دکتر عبدالکریم سروش، فرهنگ و توسعه، نامه فرهنگ، شمارهٔ ۶.

تأملی در سیاست تعدیل اقتصادی

امروز جامعه ایرانی بخوبی این مفهوم را درمی‌یابد، که حفظ دستاوردها و ارزشهای انقلاب اسلامی و تعمیق و تعمیم آنها مستلزم اقتصادی توانا و مستقل است. استقلال اقتصادی لازمهٔ رشد اقتصادی و رشد زمینه ساز استقلال است، تا محورهای اصلی در بقدرت رسیدن یک نظام اقتصادی، متکی به خود آن نظام نباشد، رشد واقعی حاصل نخواهد شد. بدیهی است منظور ما منزوی کردن یک اقتصاد برای رشد و توسعه نیست بلکه تأمل و تفکر در این نکته است که در جوامع امروز با اقتصادهای ملی مرتبط با یکدیگر، در واقع قدرت نسبی اقتصاد کشورهاست که کیفیت ارتباط آنها را با یکدیگر تعیین می‌کند. تئوریهای اقتصادی شکل گرفته در نظام سرمایه داری دلالت بر این دارند که رشد و توسعه جز از طریق ارتباط با اقتصادهای مسلط و بدون کمک و مساعدت فنی آنها میسر نیست. به بیان دیگر استقلال اقتصادی جز از طریق وابستگی ممکن نخواهد بود، چنین استنتاجی متأثر از این دیدگاه است که رشد و توسعه را به ترتیب مترادف افزایش و امکانات مادی و ظرفیت تولید این امکانات می‌دانند و کمتر به این نکته توجه دارند که امکانات مادی و ظرفیت فنی تولید آنها خود در نظام فرهنگی، اجتماعی و سیاسی معینی شکل می‌گیرد، که ریشهٔ استقلال اقتصادی در آنها نهفته است. رشد و استقلال اقتصادی بدون رشد و استقلال فکری و فرهنگی ممکن نیست. اتخاذ سیاستهایی ناهمگون و انتقال مجموعه‌ای از تولیدات به داخل کشور و یا مونتاژ آنها از طریق واردات عوامل تولید و اطلاق واژهٔ رشد و استقلال اقتصادی به چنین روندی از وابستگی، چیزی جز ساده نگری اقتصادی و نادیده گرفتن ارزشهای انقلاب نمی‌باشد. فکر و فرهنگ زیربناست، و تلاقی این دو مدیریتی را شکل می‌دهد که زمینه تولیدات اقتصادی را تعیین می‌کند، در این راستا ریشهٔ اصلی استقلال اقتصادی چیزی جز تکیه بر مبانی اسلامی نظام اقتصادی نیست. و مسیر تحقق استقلال اقتصادی در جمهوری اسلامی، تنها حرکت در راستای اقتصاد مبتنی بر مبانی اسلام است که در این چارچوب کاوشهای علمی و دقیق دانشگاهها در سایه تفکرات حوزه‌ای می‌توانند بستری مناسب جهت تهیه و تنظیم الگوهای رشد اقتصادی و افزایش ظرفیت تولید و امکانات مادی باشد و نهایتا عملکرد صحیح نظام مدیریت اقتصادی سازمانهای اجرائی کشور بوجود آورندهٔ تولید نهائی کالاها و خدمات باشد.

و به نظر می‌رسد که امروز آنچه مورد نیاز است، تبدیل مجموعه احکام و موازین شرعی به یک مدل دینامیک اقتصادی که قابلیت انطباق با مقتضیات زمان را داشته باشد، تا از طریق تشخیص مصالح نظام، ساختار اقتصادی را تغییر داده و در مسیر هدایت جامعه نقش تعیین کننده را داشته باشد. شکی نیست که نیل به سمت تحقق اقتصادی توانا، مستقل و متکی بر موازین اسلام مستلزم رفع موانعی است که به تبع عملکرد داخلی نظام و سیاستهای نا به هنگام پولی و مالی نامناسب داخلی و یا توسط اقتصادهای مسلط جهانی ایجاد شده است.با توجه به این امر که شکل گیری این موانع در ارتباط با ساختار نظام اقتصادی حاصل شده است، برنامه ریزی دولتی و تکیه بر مردم که نقطهٔ اتکاء حرکت و پویانی نظام می‌باشد ضروری به نظر می‌رسد و موفقیت نظام اجرائی کشور تنها از طریق همکاری و مشارکت مردم در امور جامعه میسر خواهد بود. لذا این نکته قابل تأمل است که آیا سیاستهای روزمره‌ای و بعضا بر مبنای «آزمون و خطا» و احتمالاً «تقلیدی» ما را به استقلال اقتصادی و تغییر ساختارهای اقتصادی نامناسب خواهد رساند.

اتخاذ سیاستهای ناهمگون و نا به هنگام و عدول از برنامهٔ مصوب پنج ساله و حتی در برخی موارد حرکت در جهت خلاف برنامه ،گویای این مطلب است که ما در تشخیص علتهای بحران ناموفق بوده‌ایم و به صورت کوتاه مدت سعی در جهت تعدیل اثرات منفی تورم فزاینده، بیکاری و ناهنجاریهای فرهنگی و اجتماعی که خود معلولند، بوده‌ایم و فی‌الواقع در بستری با مبانی متناقض سیاست گذاری کرده‌ایم و اگر ضرورت تحول ساختاری اقتصاد را ادامه جریان انقلاب سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ۲۲ بهمن ماه ۵۷ ملاحظه می‌کردیم و کلیت نظام را در نظر می‌گرفتیم مسلما به صورت مبنایی و بلند مدت جهت گیری می‌کردیم اتخاذ سیاست آزاد سازی قیمتها (رها سازی قیمتها)،فروش ارز و سکه، تقویت بازار بورس، حراج صنایع به رانت خواران اقتصادی و بالاخره یکسان سازی نرخ ارز و در آینده مشارکت فعال بیگانگان در قالب سیاستهای تعدیل اقتصادی این ذهنیت را ایجاد می‌کند که چرا مسئولین اصطلاح تعدیل اقتصادی را مورد استفاده قرار دهند در حالیکه به نظر می‌رسد تعدیل اصولا اتخاذ سیاستهای جدید در یک بستر مناسب با مبنای قابل قبول جهت متعادل کردن نوسانات اقتصادی است. حال آیا ساختار اقتصاد ما دارای مبنای قابل قبول و بستری مناسب است یا

> **استراتژی تحول فرهنگی متکی بر استفادهٔ وسیع ابزار فیزیکی به دلیل بودجه زیاد مورد نیاز و نامشخص بودن نتیجهٔ نهائی آنها عملی نیست**
> **برای تحول فرهنگ و ساخت شخصیت باید به سراغ کودکان و نوجوانان رفت**

فرهنگ و توسعه

قسمت آخر

از: وحید محمودی

قسمتهای قبل این مجموعه در ۸/۲۴، ۹/۵ و ۹/۱۲ به چاپ رسید. در قسمت اول نویسنده ، به تعاریف مختصری از فرهنگ، توسعه اقتصادی و آموزش پرداخت. در قسمت دوم وی ضمن بررسی ضرورت تحول فرهنگی جهت توسعه اقتصادی، به بررسی موانع فرهنگی توسعه اقتصادی پرداخت. در قسمت سوم وی با بررسی ویژگیهای مناسب فرهنگی برای توسعه اقتصادی، به تشریح رابطهٔ فرهنگ اسلامی و توسعه اقتصادی پرداخت. در قسمت آخر، وی به بررسی روشهای تحول فرهنگی می‌پردازد.

۶- روشهای تحول فرهنگی

تا اینجای بحث، به این نکته پی بردیم که فرهنگ نقش موثری در توسعه دارد و یکی از عوامل مهم در رسیدن به توسعه اقتصادی تحول فرهنگی است. به عبارتی فرهنگ در جهت توسعه باید متحول شود و در عین حال استقلال خود را نیز حفظ کند. فرهنگ ملات ساختمان اجتماع است. فرهنگ مجموعه‌ای از پندارها و باورهای است که اگر بخواهیم توسعه پیدا بکنیم باید آن خصلتهای مناسب را رو کرده و در جهت توسعه آنها را تغییر داد.

حال چگونه می‌شود این باورها را تغییر داد و فرهنگ را محول و انسانهای مورد نیاز توسعه را در بطن فرهنگ تربیت و پرورش داد. چگونه می‌توان انسانهای نو که سکان دار توسعه هستند را پرورش داد، روحیه علمی، نظم پذیری، احترام به قانون، احترام به همنوع، روحیه نوآوری و خلاقیت، برنامه ریز و نگرش سیستمی و.. را چطوری به وجود آورد و نسل نو و جدیدی با این خصلتها به وجود آورد.

برای این کار یعنی تحول فرهنگی سه استراتژی شناخته شده است. ۱- استراتژی عادی یا راه اروپای که ۵۰۰ سال طول می‌کشد، در دوران رنسانس فرهنگ اقتصاد آنچنان تغییر ممی نکرد و تغییر و تحولات عمدتا فرهنگی بود درطول این دوران بتدریج فرهنگ متحول شد، برخوردهای فرهنگی پیش آمد برخوردهای اجتماعی و سیاسی صورت گرفت و نهایتا بعداز گذشت زمان طولانی فرهنگ مناسب برای توسعه شکل گرفت اما به قول یکی از متخصصین توسعه «این استراتژی چه خوب باشد و چه بد، کشورهای درحال توسعه زمان مناسب برای تحول فرهنگی را در اختیار ندارند، این جوامع اگر نتوانستند ظرف حدود ۵۰ سال آینده توسعه خود را سامان دهند بجایی می‌رسند و اگر نه مضمحل خواهند شد.» (۱)

۲- استراتژی متکی بر استفاده وسیع ابزار فیزیکی:

یعنی برنامه‌ریزی فرهنگی داشته باشیم و از طریق تخصیص مناسب بودجه به بخش فرهنگ زمینه‌های مناسب رشد فکری و فرهنگی را ایجاد کنیم. نهادها و سازمانها و جریانات و عوامل مختلفی که می‌تواند بر تغییر فرهنگ دریک جامعه اثر بگذارد متنوع است، در این سیاست باید نهادهای مثل صدا و سیما، مطبوعات و رسانه‌های گروهی را فعال و تسهیلات لازم برای مسافرت به خارج از کشور، ارتباطات توریستی بین ایران و کشورهای مختلف، تبادل کالا و تکنولوژی و برخوردهای فرهنگی به وجود آورد. اما این استراتژی هم عملی نیست، چون اولا بودجه بسیار زیادی می‌خواهد که ما نداریم و دوم اینکه نتیجه این حرکت و برخورد فرهنگی معلوم نیست و ممکن است پایه‌های فرهنگی ما متزلزل شود و به اهداف خود نرسیم.

۳- استراتژی تحول از طریق آموزشهای فرهنگی:

تعریفی که از دید توسعه اقتصادی از فرهنگ کردیم در حقیقت بیان کننده شخصیت آدمهاست و اصولاً رسالت فرهنگ و مجموعه‌های فرهنگی تربیت و پرورش صحیح انسانهاست پس باید نگرش و برنامه‌ریزی به تربیت و پرورش شخصیت معطوف شود. باید از طریق نفوذ در شخصیت افراد در دوران شکل گیری تحول مورد نیاز را به وجود، آورد و باورها و ارزشهای مورد نیاز را جزء شخصیت آنها کرد. مطالعات روانشناسان نشان می‌دهد که شخصیت در سنین ۱۵- ۵ سالگی شکل می‌گیرد و کودکان خصلتا نگرش علمی دارند و دائما درحال پرسش هستند اما بعد از این تحول شخصیتی کند می‌شود.

این موضوع در نمودار ۵ نشان داده شده است.

پس روشن شد که برای تحول فرهنگ و ساخت شخصیت باید بسراغ کودکان و نوجوانان رفت و طبیعی است که افراد در این سنین یا در مدرسه یا در خانه و یا در محیط اجتماعی هستند. عمدتا ویژگیهای شخصیتی و الگوگیری آنها در خانه و مدرسه است. فرهنگ سازی برای توسعه اقتصادی اینست که در خانه و مدرسه و همچنین اجتماع درست عمل کنیم. پس سه محور برنامه‌ریزی توسعه و یا استراتژیهای تحول فرهنگی از طریق آموزشهای فرهنگی عبارتند از:

۱- اصلاح و نوسازی مدارس مقدماتی ـــــ مدرسه
۲- تامین نیازهای اساسی زندگی ـــــ خانه
۳- الگوسازیهای فرهنگی ـــــ اجتماع

حال پیرامون هرکدام از این استراتژیها و اهمیت آنها می‌پردازیم. در ابتدا توضیحات مختصری پیرامون استراتژیهای دوم و سوم میدهیم و بعداً به استراتژی اول یعنی تحول در نظام آموزش و پرورش متناسب با نیازهای توسعه خواهیم پرداخت.

(نمودار ۵)

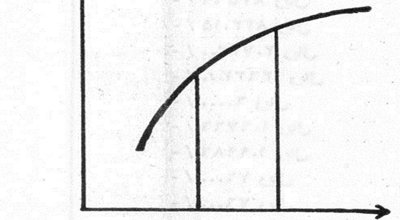

۱- ۶- تامین نیازهای اساسی زندگی و توزیع عادلانه درآمدها

اشاره کردیم که یکی از کانونهای مهم تربیتی محیط خانواده میباشد و طبیعتا برای اینکه بچه در این محیط خوب پرورش یابد باید از لحاظ خوراک و پوشاک و دیگر نیازهای اساسی زندگی تامین باشد، کالری لازم به بدن آنها برسد. خانواده آنها امکان تهیه وسایل آموزشی و کمک آموزشی آنها را داشته باشند و مهمتر از همه پدر و مادر توانایی تربیت فرزندان خود را داشته باشند. بنابر این برای اینکه این کانون مهم تربیتی ثمردهی لازم را داشته باشد، باید از لحاظ اقتصادی این خانوادهها تامین باشند. هم اکنون در کشورها بخشی از خانوارها توان اقتصادی لازم برای فرستادن فرزندان خود به مدرسه را ندارند. لذا لازم است مبارزه با فقر جزء اهداف جدی دولتمردان باشد. به توزیع عادلانه درآمدها اهمیت زیاد بدهند و از طریق نظام تامین اجتماعی و تامین کالاهای اساسی به قیمت سوبسید شده و راههای دیگر فقر معیشتی را در جامعه از بین ببرند.

فقرزدایی از جامعه و توزیع متعادل درآمدها که غالب متخصصین توسعه اقتصادی بر آن تاکید دارند باید ازقالب شعار درآمده و به طور جدی عملی گردد و این تفکر که با اهمیت بیش از حد به رشد اقتصادی و فداکردن توزیع عادلانه درآمدها می‌توان به توسعه رسید خیالی پوچ است و آنان که مدعی این نظریه در این برهه از زمان هستند، بشدت در اشتباهند.

۲- ۶- الگو سازیهای فرهنگی مناسب

در هر جامعه‌ای برای اینکه فهمید سطح فرهنگ آنها در چه حد است و آیا فرهنگ مناسب توسعه‌ای دارند باید به الگوهای فرهنگی آنها نگاه کرد و دید مثلا به علم اهمیت بیشتر میدهند یا به پول، به آزادی اهمیت میدهند یا به دیکتاتوری، منزلت استاد و معلم چقدر است و منزلت بازاری و دلال چقدر.

در این باره دکتر عبدالکریم سروش اینگونه میفرماید. دوستان ما که در تاریخ علم و فرهنگ و تمدن کار کرده‌اند این نکته را بخوبی می‌دانند که یکی از سوالات مهم مورخان همین است که چگونه شد که علم در اروپا روئید اما در جاهای دیگر نروید. در پاسخ به این سوال دشوار از میان علل و عواملی که گمان کرده‌اند یکی اینست که عالم تجربی درمیان اروپائیان منزلت اجتماعی (Social Statas) پیدا کرد، یعنی او را به چشم حرمت نگریستند، صاحب منزلت شد. عالم علوم تجربی قربانی لازم نداشت، بلکه اگر کسی عالم علوم تجربی می‌شد احترامش دو چندان می‌شد.(۲)

پس باید در جامعه الگوسازیهای مناسب فرهنگی برای توسعه شکل گیرد و به علم و معلم و شخصیتهای ممتاز فرهنگی احترام گذاشته شود و برای، نمونه کرسی استادی در رشته‌های مهم علمی در دانشگاهها ایجاد گردد و هم چنین هنرمندان ما در عرصه هنر و فعالیتهای فرهنگی یکی از فعالیتهای اساسی خود را در این زمینه یعنی الگوسازیهای مناسب توسعه‌ای متمرکز کنند، و از طرف دیگر دولت زمینه اشتغال برای متخصصین را فراهم آورد و در حد شان و منزلت اجتماعیشان تامین باشند.

۳- ۶- اصلاح و نوسازی مدارس مقدماتی

در کشورهای درحال توسعه این سوال مطرح است که نقطه آغاز توسعه کجاست؟ کارخانه است یا بازار یا مدرسه؟ اقتصاد است یا فرهنگ؟ تعلیم و تربیت نیروی انسانی متخصص در اولویت است و یا خریداری و واردات ابزار و ماشینی آلات مدرن صنعتی؟ و....

تا اینجای بحث به این نتیجه رسیدیم که اولویت مهم برای رسیدن به توسعه در زمان فعلی تحول فرهنگی و ایجاد فرهنگ اقتصادی مناسب است.و نه تنها تعلیم و تربیت نیروی انسانی متخصص در اولویت است بلکه تعلیم و تربیت تک تک افراد جامعه در اولویت است. چرا که هرکدام از این انسانها در این مملکت زندگی می‌کنند و هرکس در گوشه‌ای مشغول کار و خدمت میشود و همین‌ها هستند که فرهنگ را می‌سازند.

به قول کانت (۳) فیلسوف شهیر قرن هیجدهم «بشر تنها با تعلیم و تربیت آدم تواند شد و آدمی چیزی جز، آنچه تربیت از او می‌سازد نیست. از اینرو مسئله تعلیم و تربیت بزرگترین و دشوارترین مساله‌ای است که انسان با آن درگیر است، چون بصیرت به تربیت و تربیت به بصیرت مربوط است.»(۴)

سه استراتژی برای تحول فرهنگی برشمردیم و گفتیم مهمترین و اصلی‌ترین استراتژی اصلاح و نوسازی مدارس مقدماتی است. و چون تاکید ما فعلا بر سر جنبه پرورشی می‌باشد، مدارس اصلی ترین معبر و گذرگاه است که بخش عظیمی از افراد اجتماع از آن می‌گذرند. برای نمونه ما هم اکنون چیزی حدود ۱۶ میلیون دانش آموز در سطح کشور داریم و از طرف دیگر از طریق مدرسه و بچهها می‌توان به رشد فکری بزرگترها و والدین کمک کرد و آموزشهای فرهنگی مناسب را از طریق بچهها به آنها انتقال داد و نکته دیگر اینکه گفتیم، نقطه اوج تربیت پذیری انسانها از شش سالگی شروع شده و بیشترین تاثیر مربوط، به سنین جوانی است»(۵) و همچنین بیشترین وقت بچهها در مدرسه سپری می‌شود و بهترین مکان تربیتی که در آن بچهها می‌توانند خوب پرورش یابند مدرسه است چرا که مدرسه یک مکان رسمی است و وظیفه‌ای غیراز پرورش و آموزش ندارد.

پس مهمترین خط مشی و سیاست اجرایی تحول فرهنگی، تحول در نظام آموزش و پرورش بالاخص آموزشهای مقدماتی است. در قسمت قبل عناصر فرهنگی مساعد و نامساعد برای توسعه را برشمردیم. لذا در مدرسه است که باید آن عناصر فرهنگی مساعد در توسعه را آموخت و آنرا جزء شخصیت کودک کرد. در مدرسه است که باید حس کنجکاوی کودک تشویق و هدایت شود، روحیهٔ علمی پیدا کند. نباید بجای علمی شدن، ترس از علم و بجای آزادی دیکتاتوری را آموزش دهند.

معلم که سکان دار این مجموعه است هزار و یک مشکل دارد. معلم دقت ندارد، مورد احترام نیست، حقوق ندارد، سواد ندارد، امکانات کمک آموزشی ندارد و...، مدیران آموزشی عمدتا یا متخصص نیستند و یا توانایی عهده داری این مسئولیت را ندارند.

آیا این نظام آموزشی می‌تواند به رشد قوه قضاوت صحیح، مسئولیت پذیری، خود آگاهی و ایجاد روحیهٔ خلاق، نقاد و مبتکر در برخورد با مسائل اجتماعی و فردی بپردازد، و مهمتر از همه رسالت هدایت و تکامل فردی و اجتماعی را در ابعاد مختلف به نحو احسن به انجام برساند و یا اینکه به کودک ترس از مدرسه، بی تفاوتی در مقابل حقوق دیگران و مدرک گرایی را، می‌آموزد، اگر نظام آموزشی ما چنین است که هست، نه تنها نقشی در توسعه اقتصادی ندارد، بلکه مضر به حال توسعه است. مدارسی که کیفیت ندارد، اگر بسته شود مفیدتر به حال جامعه است، حداقل دیگر افراد ضدتوسعه و نابهنجار اجتماعی تربیت نمی‌کند.

همانطور که قبلا اشاره شد در مدارس مقدماتی عمده توجه ما باید به جنبه پرورشی باشد تا جنبه آموزشی و بخش اعظم هزینه‌های آموزش و پرورش در این مقطع باید به هزینه‌های غیرپرسنلی و فعالیتهای خارج از کلاس اختصاص داده شود، باید بصورت علمی و عینی کودک را پرورش داد. باید برای تفهیم و تدریس هر مطلبی کودک را در آن فضا قرار داد. مثلا قبل از اینکه بخواهی حرف «غ» را در اول ابتدایی تدریس بکنی باید بچه‌ها را به باغ بر دو فکر و نگرش کودک را آماده کرد. باید فضای مدرسه یک فضای پرورشی مناسب باشد. فضای کلاس، نور، تخته سیاه، و.. مناسب تدریس باشد. در ژاپن مسئولی از مدرسه‌ای ابتدایی بازدید می‌کرد، وارد یکی از کلاسها که شد سوال کرد «چرا در کلاس گلدان وجود ندارد، مدرسه‌ای که در آن برای یک مدت طولانی گلدان وجود ندارد، باید در آنرا بست. «آنها اینقدر در مسائل پرورشی ظرافت بخرج» می‌دهند، ولی بسیاری از مدارس ما از کوچکترین امکان پرورشی محرومند.

همانطوری که یک نهال برای اینکه تبدیل به یک درخت شود، لوازمی می‌خواهد. یکسری آموزش می‌خواهد. مراقب می‌خواهد و یکسری امکانات دقت و نظارت می‌خواهد تا آن گیاه تبدیل به یک درخت شود و به بار بنشیند و ثمر بدهد. تک تک انسانها در قالب یک فرهنگ باید تربیت شوند، پرورش یابند تا توسعه یافتگی به مفهوم جدید آن به وجود آید.

در کشور ما حتی متخصصینی که درجه بالای علمی را دارند و از لحاظ علمی هیچ ضعفی ندارند از جنبه پرورشی مشکل دارند. مثلا صاحب مدرک دکترای مدیریت ممکن است نتواند بصورت موفق یک مجموعه کوچک را اداره کند، چرا؟ برای اینکه نگرش علمی ندارند. به برنامه ریزی و نظم دهی عادت نکرده، علم و دانشش نهادی نشده، روحیه خلاقیت و نوآوری، قاطعیت و توان تصمیم گیری و روانشناسی شخصیت ندارد و چگونگی رفتار با پرسنل تحت فرمان خود را نمی‌داند و اینها چیزی نیست که با علم کلاسیک مدیریت یادگرفت، اینها همه برمی‌گردد به پرورش و تربیت دوران کودکی و تحصیل که ایشان فاقد آن هستند و لذا اینجا در رهبری و هدایت دچار مشکل می‌شود.

همین است که غالب متخصصین معتقدند که آموزش وپرورش سنگ زیربنای توسعه اقتصادی و اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه است. آموزش و پرورش نهاد عمده‌ای است که می‌تواند به دموکراسی کمک کند. فرهنگ از طریق آموزش و پرورش انتقال می‌یابد و متحول می‌شود، همچنین کنشها و پایگاههای اجتماعی به وجود می‌آید و ابداع می‌گردد. آموزش و پرورش خواهد توانست سرمایه غنی‌تر و معتبرتری تولید کند و اختلاف اجتماعی را که به جوامع طالب توسعه آسیب رساننده است، کاهش دهد. هر جا درجه‌ای از توسعه یافتگی وجود دارد، می‌بینیم روی انسانها کار شده می‌بینیم تربیتهای وسیع علمی و منطقی و اجتماعی شده و نه صرفا اخلاقی و معنوی، انسانهای یک جامعه هستند که باید تبدیل، تجزیه و ترکیب بکنند، باید ابداع و ابتکار به خرج دهند.

---

(۱) تقریرات دکتر حسین عظیمی
(۲) دکتر سروش، مجلهٔ کیان، شمارهٔ ۱، ص ۱۶.
3- Imanuel Kant(1724- 1804)
(۴) امانوئل کانت، تعلیم و تربیت، ترجمهٔ غلامحسین شکوهی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ٤.
(۵) شهید مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام.